

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/05

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 26 تا 36 سوره الرحمن

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (30) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسَانِ اسْمِعُوا أَنْ تُنْفَخُوا مِنْ أَفْطَارِ السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ فَانْفُخُوا لَا تَتَذَكَّرُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِيرَ نَارٍ وَ نَحَاسَةً لَا تَسْتَصِرَّانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)﴾

همان طوری که ملاحظه فرمودید این سوره مبارکه «الرحمن» دو فصل دارد: فصل اول مربوط به دنیا و نعمت‌های دنیاست، فصل دوم مربوط به انتقال از دنیا به برزخ و صحنه قیامت است. در حقیقت یک واحد متصل است که مدبر اینها خدای سبحان خواهد بود و هرگونه تغییری در عالم پیدا بشود، درباره ذات اقدس الهی تغییری نیست؛ چه اینکه نفاد و زوال هم آن‌جا راه ندارد:

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ [1]

مطلب دوم آن است که خود ذات اقدس الهی منزّه از توهم زوال است، برای اینکه منظور از «وجه» یا خود ذات است، آن وقت اضافه می‌شود بیانیه «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ»؛ یعنی خود ذات باقی است و اگر منظور از «وجه»، ظهور خدا، نور خدا، مثل «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [2] و مانند آن باشد، وقتی وجه خدا باقی باشد یقیناً ذات اقدس الهی باقی است؛ چه اینکه در پایان همین سوره مبارکه «الرحمن» دارد: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ». وقتی «اسم» مبارک است یقیناً «ذات» مبارک خواهد بود، چون اسم هر چه دارد از ناحیه مسما است، چه اینکه وجه هر چه دارد از ناحیه «ذو الوجه» است. پس ذات اقدس الهی یقیناً باقی است و یقیناً منشأ برکت است. اگر «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ» اسم منشأ برکت است برکت را از ناحیه مسمی‌دارد و اگر وجه باقی است، برای این است که «ذو الوجه» باقی است.

مطلب دیگر که در بحث دیروز اشاره شد، این بود که هر موجودی نیازمند به ذات اقدس الهی است، بنابراین هر موجودی را انسان نگاه بکند خدا را ثابت می‌کند، چرا؟ چون اگر هر موجودی را انسان بررسی بکند می‌بیند که فقر ذاتی اوست. این نه هستی خود را خودش تأمین کرد و نه مثل او هستی او را تأمین می‌کند، پس هر چیزی در اصل هستی، نیازمند به هستی‌آفرین است. وقتی در اصل هستی نیازمند به خالق بود، در شئون هستی هم نیازمند به خالق است. این «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» [3] معنای آن این نیست که انسان فقیر «الی الله» است، حصری در کار نیست؛ معنایش این است که «کُلُّ ما صدق علیه انه شيء» این فقیر «الی الله» است.

مطلب سوم هم که در سوره مبارکه «فاطر» گذشت و روشن شد که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»، یعنی «انتم السائلون» این فقر برای انسان از سنخ عرض قریب نیست، یک؛ از سنخ عرض ذاتی نظیر زوجیت اربعه نیست، دو؛ از سنخ ذاتی به معنای جنس و فصل نیست، سه؛ از سنخ ذاتی به معنی هویت است، چهار. اگر از سنخ «الجسم حارّ» باشد، این

فقر زائل شدنی است، در حالی فقر از انسان زوال پذیر نیست و اگر ذاتی به معنای عرض ذاتی باشد آن طوری که زوجیت عرض ذاتی اربعه است، مستحضری که عرض در ناحیه معروض نیست، در مرتبه معروض نیست، از آن متأخر است، اگر گفتیم: «الانسان فقیر» یا «يَا أَيُّهَا الْفُقَرَاءُ» یا «الانسان فقیر» مثل «الاربعة زوج» باشد، زوجیت در مقام ذات اربعه نیست، این کیف مخصوص به کم است، او کم است. اگر زوجیت در مقام ذات اربعه نیست، چون لازم در مقام ملزوم نیست، هر چند این لازم، لازم ذات است، فقر برای انسان از سنخ زوجیت اربعه نیست، زیرا لازم در مقام ملزوم نیست، لازمه اش این است که مقام ذات فقیر نباشد، این دو؛ و اگر گفتیم «الانسان فقیر» نظیر «الانسان ناطق» است، نظیر «الانسان حیوان» است، این ذاتی به معنای جنس و فصل در مقام هویت و وجود نیست، چون انسان ماهیتی دارد که از او به چیستی یاد می شود که «الانسان ما هو»؟ هویتی دارد که از او به هستی یاد می شود می گوئیم «الانسان موجود». این فقر برای انسان از سنخ جنس یا فصل نیست، ذاتی به معنای جنس و فصل نیست، زیرا اگر ذاتی به معنای جنس و فصل بود در مرحله ماهیت بود نه در مرحله هویت و ماهیت از مرحله هویت متأخر است، چون اصالت برای آن هویت است، آن وقت لازمه اش این است که در هویت او فقر نباشد که هر سه قسم طبق برهان منتفی است.

پس اگر گفتیم: «الانسان فقیر»، ذاتی به معنی هویت است، نه به معنی ماهیت، مثل آن است که بگوئیم «الانسان موجود». فرض ندارد که در مرحله ای انسان حضور داشته باشد و فقر نداشته باشد، چرا؟ چون اصل هستی اش را ذات اقدس الهی تأمین می کند. آن وقت ما از هستی اش ماهیت می فهمیم، لوازم ذاتی می فهمیم، محمولات عرضی می فهمیم. از این جهت انسان می شود حرف؛ لذا ماهیت بساطش رخت بر بسته می شود، انسان یک موجود رابط است، فقیر «إلی الله» است. فقیر را هم مستحضری به مناسبت های اقتصاد مقاومتی چند بار فقیر معنا شد، فقیر به معنی گدا نیست. این فقیر فعیل به معنی مفعول است؛ مثل قتیل به معنی مقتول. فقیر به آن موجودی می گویند که ستون فقراتش شکسته است، ملتی که جیبش خالی است، کیفش خالی است، ما در فارسی چون آن لغت غنی و قوی را نداریم، می گوئیم گدا. گدا بار علمی ندارد؛ اما قرآن می گوید این فقیر است؛ یعنی ستون فقراتش شکسته است. این ویلچری است، قدرت قیام ندارد؛ چه رسد به مقاومت! کسی که کیفش خالی است، جیبش خالی است، این گدا نیست، گدا معادل عربی اش فاقد است، نداری یعنی فقدان. آن ندار را می گویند فاقد. اما تعبیر قرآن از ملتی که جیبش خالی است: «إِنَّمَا الْمَدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ» [4] مسکین هم همین طور است؛ یعنی کسی که زمینگیر است و گرفتار سکون است، قدرت حرکت و پویایی ندارد. آن قدرت و غنای عربی است که معارف را می رساند. فارسی واقعاً دستش خالی است با همه قدرتی که دارد. این فعیل به معنی مفعول، قتیل به معنی مقتول، فقیر به معنای کسی که ستون فقراتش شکسته است. لغت عربی را که به آن کتاب های اصیل مراجعه می کنید، همین طور معنا می کنند. فقیر یعنی «من کُسرَت فقار ظهره». این ملّت نمی تواند بایستد چه رسد به اینکه مقاوم باشد.

به هر تقدیر فرمود: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ». شما در برابر ذات اقدس الهی یک ملّت ویلچری هستید. تمام توانتان را او تأمین می کند، نه گدایید! نه فاقدید! «أَنْتُمْ الْفَاقِدُونَ» نیست: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ». لذا در روایت و در ادعیه «عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَاضِعٌ فَقِيرٌ بِأَنْبَرِ مَسْكِينٍ مُسْتَجِيرٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»؛ این «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ» تفصیل بعد از اجمال و تفسیر آن متن است. «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا». اینها یک چیز زائدی نیست، اینها تفسیر فقر است و تفصیل بعد از اجمال. این برای هر موجودی است؛ منتها

انسان چون محور اصلي تعليم و تربيت است، فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ إِلَى اللَّهِ». هيچ لحظه‌اي انسان نمي‌تواند به خود متکي باشد اصلاً اين تربيت را در نماز آوردند. نماز یک واحد تربيتي است براي ما؛ البته عبادت هست، اما اين معارف و تعليم و تربيت را در نماز به ما گفتند. از امام (سلام الله عليه) سؤال کردند که آیا در نماز می‌شود از گروهی، از حزبی، از جناحي متنفر بود تبري کرد؟ فرمود بله! اين «يَحُولُ اللَّهُ وَ قُوَّتُهُ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ» [5] همین است. اين جبر را نفي مي‌کند، تفويض نفي مي‌کند. آن جبري مي‌گويد «يَحُولُ اللَّهُ وَ قُوَّتُهُ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ»؛ يعني کُلِّ حَوْلٍ وَ قُوَّةٍ مختصاً و مستانسان بيکاره است. آن مَفْوضه مي‌گويد که «بحولي اقوم و اقعد» نه «يَحُولُ اللَّهُ»! امر بين الامرین مي‌گويد: «يَحُولُ اللَّهُ وَ قُوَّتُهُ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ». من مختار هستم، اما تفويض در کار نيست که خدا مرا رها کرده باشد، بعد در قيامت از من سؤال کرده باشد اين افعال امکاني به هر حال بايد به واجب برسد. اگر - معاذالله - به واجب نرسد، مي‌شود تفويض. اگر من هيچ کاره باشم، مي‌شود جبر. «لا جبر و لا تفويض» براي ابطال اين دو مکتب باطل، گفتند بگو: «بحول الله و بقوته تعالي اقوم و أقعد». اين در نماز همین مطلب را به ما مي‌رسانند. نه معنای اين است که رکوع و سجود من به حول و قوه خداست؛ يعني اين دين من اين قيام و قعود من، تمام شئون من، به حول و قوه خداست. گوشه‌اي از آنها در رکوع و سجود است. نه اينکه «بحول الله و قوّته أركع و أسجد»، بلکه «بحول الله و قوته أقوم» جميع قيام‌ها را. «أقعد» جميع قعودها را که بخشي از آن قعود و قيام در نماز به صورت رکوع و سجود حلّ مي‌شود. «يَحُولُ اللَّهُ وَ قُوَّتُهُ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ». اين همان نفي جبر است، نفي تفويض است، اثبات منزله بين المنزلتين است که در نماز به ما آموختند؛ مثل اينکه ساير کلمات نماز هم همین طور است.

بنابر اين اگر درباره انسان گفته شد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ إِلَى اللَّهِ» در سوره مبارکه «فاطر» بحث آن گذشت، يعني «يا ايها السّماوات و الارض، يا ايها الثّقالان أنتم الفقراء الي الله»، اگر اين چنين است، پس «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» چه بدانند چه ندانند؛ منتها آن موحد مي‌داند از چه کسی بخواهد، غير موحد نمي‌داند از چه کسی بخواهد، خيال مي‌کند که خودش مشکل خودش را تأمين مي‌کند و حرف قاروني را مي‌زند. پرسش: اجبار را که نمی‌توانيم صد درصد انکار کنيم؟ پاسخ: آن جايي که انسان مورد فعل است که از بحث بيرون است. آن جايي که انسان فاعل هست، فعلش نه به جبر است نه به تفويض، بل به امر بين الامرین است. يك وقت انسان مورد فعل است؛ مثل اينکه الله تعالي او را از عالمي به عالم ديگر منتقل مي‌کند، انساني که مورد فعل باشد، نه جبر است نه تفويض نه اختيار. الآن دست کسی را گرفتند از جايي به جايي بردند، اين مورد فعل است نه مصدر فعل، فعلي از او صادر نشده است؛ مثل اينکه لباسش جابه‌جا شده، خودش هم جابه‌جا شده است. اگر دست کسی را گرفتند از جايي به جايي بردند اين نه جبر است نه تفويض نه اختيار، زيرا اين اقسام ثلاثه در فعل فاعل است، آن جا که شخص فاعل است، نه آن جا که مورد فعل است. موت هم همین طور است. اگر از نحوي سؤال بکنيد «مات زيد» را ترکيب بکن! مي‌گويد: «مات» فعل و «زيد» فاعل است؛ اما آن بزرگوار مي‌گويد: مات زيد اگر فاعل بُود *** ليک فاعل نيست او عاطل بُود [6] يک مرگ است که اگر گفتيم «مات زيد» زيد مي‌شود فاعل، «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» [7] آن موت اختياري است. اما اين مرگي که هر کسی «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» [8] يا «كُلُّ نَفْسٍ نَاقِصَةٌ بِنِعْمَةِ الْمُوتِ» [9] اين را يک نحوي فاعل مي‌داند، چون به دنبال رفع و نصب است؛ اما حکيم که آن را فاعل نمي‌داند، اين را مورد فعل مي‌داند، ذات اقدس الهي «يُمِيتُ الْأَخْيَارَ وَ يُحْيِي الْمَوْتِ» [10] اين طور نيست که هر چه رفع داشته باشد بشود فاعل! مات زيد اگر فاعل بُود *** ليک فاعل نيست او عاطل بُود بله اگر گفتيم: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»، اين موت ارادي شد آن بيان نوراني حضرت امير (سلام الله عليه) در خطبه همّام که بخشي از اين خطبه را مرحوم سيد رضي جزء خطب معروف خود ياد کرد بخشي ديگر هم که چهار سطر

است که «قَدْ أَخْبَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى ... يَرْقُ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقُ»؛ [11] قلبش را زنده کرد، عقلش را زنده کرد، هوشش را کُشت، شهوتش را کُشت، غضبش را کُشت تا اینکه حق برای او روشن شد، برق زد برای او؛ حالا یا او پس قرن درآمد، یا حارثه بن زید درآمد، یا بالاتر از اینها مثل خود حضرت امیر که فرمود: «تَوَكَّيْفُ الْغَطَاءِ مَا أَزْدَدْتُ»، [12] فرمود: «قَدْ أَخْبَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ»، اینجا اگر گفتیم «مات زید»، «مات» فلان شخص یمنی، او پس قرنی، این بله این «مات» فعل است و «زید» فاعل، چون به اختیار خودش مُرد، این موت ارادی است. اما این موت طبیعی که انسان می‌میرد، انسان مورد فعل است. کسی که مورد فعل شد، نه جبر است نه تفویض نه اختیار، چون این اقسام سه‌گانه برای فاعل است نه برای کسی که مورد فعل باشد. پرسش: هر انتخابی توسط انسان به وسیله مرَجَح است که این مرَجَح خودش انتخاب بلا مرَجَح که نمی‌شود، پس در این تسلسل ما نهایت به خدا می‌رسیم، پس جبر ثابت می‌شود؟ پاسخ: نخیر! ما در اختیار مجبوریم، نه در فعل. ما اگر بخواهیم یک کار بی‌اراده انجام بدهیم محال است. کسی بخواهد بگوید که من الآن می‌خواهم کاری را بدون اختیار انجام بدهم، این مستحیل است، چون «خُلِقْنَا مُخْتَارِينَ» ما را خدا آزاد آفرید، با اختیار آفرید. چه بخواهد طنز، جدّ، شوخی هر کاری را بخواهد بکند، کاری را بکند بدون اراده، این محال است، پس معلوم می‌شود که او مرید است؛ منتها در اراده حالا یا راه حق را طی می‌کند یا راه باطل را طی می‌کند، او مجبور است مختار باشد «خُلِقْنَا مُخْتَارِينَ»، ما مضطر هستیم که آزاد باشیم، چون آزادی را به ما دادند، ما به دست نیاوردیم که یک وقت رها کنیم. ما مجبوریم که آزاد باشیم؛ لذا هیچ ممکن نیست کسی کاری را بدون انتخاب، بدون اراده انجام بدهد، هیچ ممکن نیست. اما کار با اختیار انجام می‌گیرد، اختیار در اختیار ما نیست، این اختیار بشود جبر. آن‌که مرحوم آخوند (رضوان الله علیه) خیال کرده که کار به همین جا تمام می‌شود و گفت قلم به اینجا رسید، هرگز این قلم سرش نمی‌شکند، برای اینکه ما در اختیار مجبوریم و این مؤکّد اختیار ماست، ما در فعل مجبور نیستیم. الآن یک کاسه شربت آب یک کاسه خمر، یک شمشیر هم بالای سر، می‌گویند حتماً یکی از این دو را باید انتخاب بکنی، ولی خطرات خمر را هم به ما می‌گویند مضرات خمر را هم می‌گویند منافع آن شربت را هم می‌گویند برکات آن شربت را هم می‌گویند، ولی شمشیر بالای سر ماست که یا آن یا این! ما مجبوریم که آزاد باشیم، چون «خُلِقْنَا مُخْتَارِينَ». این تأکید اختیار و آزادی است، نه اینکه فعل، فعل جبری باشد. بنابراین این اختصاصی به انسان ندارد «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ». هر موجودی ذاتاً فقیر است؛ لذا هر موجودی چه بداند چه نداند از خدای خود روزی می‌طلبد؛ منتها بعضی می‌دانند بعضی نمی‌دانند. پرسش: ...؟ پاسخ: نخیر! این فقیر آفرید. این کسی که استخوانش شکسته است آفرید و خودش هم اداره می‌کند. ویلچری خلق کرد؛ منتها این ویلچری را راهنمایی می‌کند. این طور نیست که انسان اسلامی حرف بزند و قارونی فکر بکند بگوید: «إِنَّمَا أُوتِيَهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» [13] این است که در بخشی از آیات فرمود اکثر مؤمنین مشرک‌اند گرفتاری‌شان همین است، فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» [14] از امام (سلام الله علیه) سؤال کردند که چگونه اکثر مؤمنین مشرک‌اند؟ فرمود همین که می‌گویند «يُولَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ»! [15] یا اوّل خدا دوم فلان کس! [16] خدا اوّل نیست که دومی داشته باشد. نباید بگوییم «يُولَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ» بگوییم خدا را شکر که از این راه مشکل ما را حلّ کرد، نه اینکه اگر فلان کس نبود مشکل ما حلّ نمی‌شد. اگر «مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» [17] است، اگر به ما در نماز و غیر نماز گفتند: «اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ» [18] دیگر فرض ندارد ما بگوییم که اوّل خدا دوم فلان شخص! یا «يُولَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ». باید بگوییم خدا را شکر که از این راه مشکل ما را حلّ کرد، بله. خدا را شکر که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حلّ کرد، او کار را انجام داد؛ منتها اینها ابزار کار هستند.

یک وقت است می‌گوییم که خدا هست و اینها هم هستند، این دیگر همان آیه می‌شود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ اکثر مؤمنین مشرک‌اند. ذیل این آیه نورانی از امام (سلام الله علیه) سؤال کردند که چگونه می‌شود که اکثر مؤمنین مشرک‌اند؟ فرمود همین که می‌گویند: «تَوْلاً فَلَانَ تَهْلِكُ». اگر اندیشه این است اگر فکر این است که اول خدا دوم فلان شخص، این شرک است؛ منتها حالا این شرک ضعیفی است که ذات اقدس الهی عفو می‌کند، ولی این توحید نیست. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود نه من، نه قبل از من، هیچ کلمه‌ای به عظمت «إِنَّ إِلَهًا إِلَّا اللَّهُ» نیاوردیم. [19] این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در آن سفر تاریخی با آن جلال و شکوه وقتی می‌خواهد حدیث می‌گوید می‌فرماید که پدرم از جدش و از ذات اقدس الهی: «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حُضِنِي». [20] این توحید اول و وسط و آخر زندگی ماست و گرنه حضرت می‌توانست مسائل دیگر را هم بفرماید، فرمود: «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حُضِنِي»؛ من قلعه‌ای دارم دژی دارم دژبان خودم هستم هر کسی اینجا بیاید محفوظ است. این «إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». حضرت فرمود نه من، نه قبل از من، هیچ پیامبری و خود من هم کلمه‌ای بالاتر یا معادل «إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیاوردیم، این می‌شود توحید. این روایت را مرحوم صاحب وسائل نقل کرده که اگر کسی احسانی به شما کرد شکرگزاری کنید، «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» [21] است؛ اما «مخلوق بما انه مخلوق» أخذ شده نه زید و عمرو. خدا را شکر که از این راه مشکل ما را حل کرد! خدا را شکر که از راه باران مشکل ما را حل کرد! اگر باران آمد و آدم شکر می‌کند، وسیله است و اگر فلان شخص مشکل انسان را حل کرد، وسیله است، اما اگر - معاذالله - بگوییم اول خدا دوم فلان شخص، یا «تَوْلاً فَلَانَ تَهْلِكُ». این مشکل پیدا می‌شود. همه همین طور هستند این فقر اختصاصی به انسان ندارد کل جهان همین طور هستند؛ لذا «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ * فَيَا أَيُّهَا رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ»؛ این طلّیعه پایان بخش اول بود.

این طلّیعه بخش دوم است که می‌فرماید: «سَتَقَرُّ لَكُمْ إِلَهُ الْقُلُوبِ». شما این چنین نیست که حالا مرگ آخر خط باشد و پوسیدن باشد، مرگ از پوست به درآمدن است. این نظام عوض می‌شود و ما هستیم که این نظام را عوض می‌کنیم. درست است که در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»؛ [22] یعنی «یوم تبدل السماوات غیر السماوات»؛ آسمان‌ها عوض می‌شوند زمین عوض می‌شوند؛ اما چه کسی مبدل است؟ فرمود ما هستیم، ما تبدیل می‌کنیم، «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» [23] که این آیه به مناسبت‌های زیاد مکرر بحث شد. این کاغذی که اسامی زیادی در آن هست و امضا می‌کنند، این یا پارچه یا کاغذ، این مادامی که باز است این را نمی‌گویند «سَجَلْ»، «سَجَلْ»؛ یعنی طومار. وقتی لوله شد، می‌شود طومار. فرمود ما کل این آسمان و زمین را لوله می‌کنیم، «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ». «سَجَلْ»؛ یعنی طومار. اگر اینجا ده سطر نوشته باشد یا ده نفر امضا کرده باشند، وقتی این را لوله کردند، این کاغذ یا پارچه لوله شده، حاوی آن امضات و مکتوبات است، آنها مطوی هستند، «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ». این نوشته‌ها را این طومار چگونه در درون خود جمع می‌کند، ما هم بساط آسمان و زمین را این گونه جمع می‌کنیم، بعد پهن می‌کنیم؛ لذا «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ». منتها طوری نیست که یک زمین دیگری باشد، همین زمین است به یک وضع دیگری در می‌آید، چون اگر زمین دیگری باشد که شهادت و شفاعت آن کجاست؟ اگر یک زمین دیگری را ذات اقدس الهی خلق بکند در قیامت، آن زمین بخواهد شهادت بدهد یا شکایت بکند همسایه‌های مسجد می‌بینند که مسجد شکایت می‌کند یا شفاعت می‌کند که این همسایه می‌آمد به مسجد آن همسایه نمی‌آمد، [24] این زمین اگر یک زمین دیگری باشد، مستحضری آن شهادتی در محکمه مسموع است که شاهد در حین ادا، واجد همان پیامی باشد که در حین تحمّل دارد. شهادت دو مرحله دارد: مرحله اولی شاهد باید در متن حادثه حضور داشته باشد که تحمّل بکند، بعد امین و عادل باشد همین را در محکمه ادا کند. اگر این زمین عوض بشود زمینی دیگر بیاید، آن نه شهادتش

مسموع است نه شکایتش. پس حقیقت این زمین محفوظ است، حقیقت آسمان محفوظ است، چه اینکه حقیقت انسان محفوظ است، ولی فرمود ما آن را تبدیل می‌کنیم، این در روایات و ادعیه هم است. [25]

پس فرمود: «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَثَرَهُ النَّفْلَانِ». نه اینکه حالا منافات داشته باشد با «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». یک؛ منافات داشته باشد با «لَا يَسْغُلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ» [1] یا «لَا يَسْغُلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» [27] اما این شأن را ما برجیدیم، دیگر دنیایی نیست. اینکه می‌گوید: «زَيَّازِجُونِ» [28] درخواست یک امر محال می‌کند، بساط دنیا نیست تا شما «ردوا الي الدنيا»، اگر دنیایی باشد که بله! ممکن هست ولی عملی نیست؛ اما وقتی بساط دنیا برچیده شد دنیایی نیست تا این از جهنم بخواهد بیاید به دنیا؛ لذا حضرت می‌فرماید که این کار محالی است و خدای سبحان می‌فرماید که «وَلَوْ رُذُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». به این محال هم علم دارد.

غرض آن است اینکه فرمود: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». این سؤال برای همه هست و ضروری هم هست چه بدانند و چه ندانند، این امر تکوینی است؛ لذا انسان چه بداند و چه نداند سائل است؛ منتها نمی‌داند که از چه کسی دارد سؤال می‌کند؛ گاهی خیال می‌کند که مشکل خودش را خودش حل می‌کند، گاهی هم خیال می‌کند که دیگری مشکلش را حل می‌کند؛ لذا می‌فرماید آنچه شما دارید از ذات اقدس الهی است و تمام این نعمت‌ها از آن ناحیه است و باید شاکر آن ناحیه باشید. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَثَرَهُ النَّفْلَانِ». خطاب به جن و انس است که ما بساط شما را جمع می‌کنیم وارد صحنه بعد می‌شویم. «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسَانِ اسْمِعُوا أَنْ تُنْفَذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا». گرچه این در دنیا هم همین طور است، ولی حالا در صحنه آخرت وارد شدید، صحنه محاسبه است کجا می‌خواهید فرار کنید؟ بخواهید آسمان بروید مقدورتان نیست، بخواهید زمین بیایید مقدورتان نیست، از یک راهی در بروید، برون رفت ندارید. همه‌تان اینجا هستید. در دنیا گرچه این چنین هست، ولی این حرف در آخرت است که حالا همه‌تان را جمع کردیم برای محاسبه. شما هر چه خواستید سؤال کردید و دریافت کردید، اما الآن نوبت ذات اقدس الهی است خدا سؤال می‌کند که چه کردید؟ چه آوردید؟ اولین چیزی که از آدم سؤال می‌کند بعد از مرگ: «عُمِرْتُ فِيمَا أَقْنَيْتُ» [29]. این است که یاد مرگ بهترین عامل پویایی است. آنهایی که این مرگ را با سیاه تلقی می‌کنند و با نوار سیاه آن آمبولانش را رنگ می‌کنند خیال می‌کنند مرگ زوال و نابودی است. یاد مرگ بهترین و برجسته‌ترین عامل پویایی است، چون اولین سؤالی که از آدم می‌کنند می‌گویند چه کردی و چه آوردی؟ و وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) به مفضل فرمود که به هر حال سعی کن «فَإِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ» [30] چهار تا کتاب علمی بنویس که بچه‌های تو کتاب تو را ارث ببرند، نه اینکه چهار تا کتاب بخری در قفسه بگذاری. عمری که بگذرد و انسان نتواند یک ره‌آورد علمی داشته باشد عمر باطل شده است. فرمود: «فَإِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ». آدم تا نفس می‌کشد علم. آن وقت می‌گوید من فارغ التحصیل شدم دوره تحصیل من گذشت همین مقدار درس خواندم بس است؟ به ما گفتند تا نفس می‌کشید علم و از شما هم سؤال می‌کنند که «عُمِرْتُ فِيمَا أَقْنَيْتُ»؛ چه آوردی؟ اولین چیزی که از ما بعد از مرگ سؤال می‌کنند همین است که امیدواریم - إن شاء الله - همه شما عالم ربّانی باشید.

- [2] [نور/سوره 24، آيه 35.](#)
- [3] [فاطر/سوره 35، آيه 15.](#)
- [4] [توبه/سوره 9، آيه 60.](#)
- [5] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 3، ص 338، ط.الاسلامية.](#)
- [6] [مثنوى معنوى، دفتر سوم، بخش 177.](#)
- [7] [بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسي، ج 72، ص 59.](#)
- [8] [زمر/سوره 39، آيه 30.](#)
- [9] [آل عمران/سوره 3، آيه 185.](#)
- [10] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 4، ص 378، ط.الاسلامية.](#)
- [11] [شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 11، ص 127.](#)
- [12] [عيون الحكم و المواعظ، على بن محمد الليثي الواسطي، ص 415.](#)
- [13] [قصص/سوره 28، آيه 78.](#)
- [14] [يوسف/سوره 12، آيه 106.](#)
- [15] [تفسير نور الثقلين، الشيخ عبدعلى العروسي، ج 2، ص 476.](#)
- [16] [تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، ج 2، ص 200.](#)
- [17] [نحل/سوره 16، آيه 53.](#)
- [18] [مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 63.](#)
- [19] [التوحيد، الشيخ الصدوق، ص 18.](#)
- [20] [عيون الاخبار\(ع\)، الشيخ الصدوق، ج 2، ص 134.](#)
- [21] [وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 16، ص 313، ابواب فعل المعروف، باب 8، حديث 15، ط آل البيت.](#)
- [22] [ابراهيم/سوره 14، آيه 48.](#)
- [23] [انبياء/سوره 21، آيه 104.](#)
- [24] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 2، ص 614، ط.الاسلامية.](#)
- [25] [إرشاد القلوب، الحسن بن ابى الحسن محمد لدلمي، ج 1، ص 54 و 55.](#)
- [26] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 2، ص 594، ط.الاسلامية.](#)
- [27] [مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 504.](#)
- [28] [مؤمنون/سوره 23، آيه 99.](#)
- [29] [تحف العقول، ابن شعبه الحراني، ص 249.](#)
- [30] [بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسي، ج 2، ص 150.](#)